

بازبینی و متناسب‌سازی معیارهای ارزیابی پژوهش کمی برای مطالعات کیفی

دکتر مجید صدوقی*

چکیده

پژوهش کیفی فرصت مناسبی برای گسترش قلمرو بررسی‌های روان‌شناختی به حوزه‌هایی که قابل کمی‌سازی نیست، فراهم می‌آورد؛ اما چالش‌های خاصی را نیز در مورد موضوع معیارهای ارزیابی پژوهش همانند اعتبار و روایی پیش می‌کشد. به‌طور کلی، پژوهشگران کیفی به معیارهای پژوهشگران کمی به هنگام ارزیابی آثارشان معترضند و آنها را رد می‌کنند. این معیارها شامل روایی، اعتبار و تعمیم‌پذیری است. این مقاله تلاش می‌کند با ملاحظه مفهوم رویکرد و تأثیر آن بر موضوع علم، از معیارهای اثبات‌گرایی سنتی درباره اعتبار، پایایی و تعمیم‌پذیری فاصله گرفته‌اند و به ارایه صورت‌بندی متفاوتی از این مفاهیم که با پژوهش کیفی همخوانی داشته باشد بپردازد. به نظر می‌رسد برای پژوهش‌های کیفی، قضاوت درباره‌ی درستی فرایند پژوهش و کیفیت محصول نهایی مستلزم معیارهای ارزیابی کاملاً متفاوتی است.

واژه‌های کلیدی: پژوهش کیفی، معیارهای ارزیابی، روایی، اعتبار، تعمیم‌پذیری.

مقدمه

ارزیابی پژوهش یکی از موضوعات محوری حوزه روش‌شناسی است. بدیهی است که خوانندگان پژوهش باید متقاعد شوند که یک پژوهش، به صورت مناسب و آگاهانه اجرا شده و گرنه احتمال استفاده از آن کمتر است. دانشمندان در یک سیستم اجتماعی کار می‌کنند که در آن، در مورد انواع موضوعات قابل قبول برای مطالعه، نقش نظریه در پی‌ریزی پژوهش، روش‌های پژوهش و روش‌هایی که در یک اثر می‌توان ارایه شوند، توافق‌هایی وجود دارد. برای پژوهش کمی، بسیاری از توافق‌ها در مورد روش انجام پژوهش و گزارش آن، با گذشت زمان به وجود آمده‌اند. وجود مؤلفه‌های مورد انتظار مانند استخراج نمونه‌ی تصادفی مناسب، در سطحی عمیق‌تر، خواننده را مطمئن می‌کند که نویسنده قواعد کار را می‌داند و از آنها پیروی می‌کند. اما چه معیارهایی برای ارزیابی پژوهش کیفی وجود دارد و آیا این معیارها با معیارهای پژوهش کمی متفاوت‌اند؟

البته بسیاری از معیارهایی که باید برای پژوهش کیفی به کار روند، همان معیارهایی هستند که برای هر پژوهشی استفاده می‌شوند. بوشا^۱ و هارتر^۲ در یک متن استاندارد در مورد پژوهش، مجموعه‌ای از معیارهای ارزیابی پژوهش را ارایه کردند که در جدول شماره‌ی ۱ آمده‌اند.

۱. نتیجه‌های پژوهش چه هستند؟ آیا مطالعه، به سؤال‌های پژوهشی مطرح شده، پاسخ می‌دهد؟
۲. آیا این روش‌شناسی برای این پژوهش خاص مناسب است؟
۳. آیا پیش‌فرض‌ها، به وضوح شناسایی شده‌اند و منطقی، مستدل و قابل قبول هستند؟
۴. آیا ابزارها یا شاخص‌های به کار رفته، بازتاب مناسبی از متغیر مفهومی مطالعه هستند؟
۵. اگر بخشی از پژوهش، یک آزمایش است، آیا نتیجه‌های آن به اندازه‌ی کافی قطعی هستند که فرضیه‌ها بتوانند به صورت تجربی یا تئوریک تأیید شوند؟
۶. آیا نتیجه‌های پژوهش می‌توانند به جمعیت بزرگ‌تر تعمیم یابند؟
۷. آیا نتیجه‌های این پژوهش با نتیجه‌های مقاله‌ها و رساله‌های دیگر مرتبط هستند به گونه‌ای که یافته‌ها بتوانند در نظریه‌ی موجود تلفیق شوند؟
۸. فرضیه یا سؤال پژوهش چه بوده است؟
۹. آیا فرضیه اهمیت اجتماعی یا تئوریک دارد و مشکل به‌گونه‌ای بیان شده است که بتواند حل شود؟

1. Busha
2. Harter

<p>۱۰. متغیرهای مستقل و وابسته‌ی پژوهش چیست؟</p> <p>۱۱. آیا پژوهش از همه‌ی متغیرهای رابط فرضی (مداخله‌گر) مطلع بوده و اگر چنین بوده است تا چه اندازه پژوهشگر آنها را گزارش کرده و یا به حساب آورده است؟</p> <p>۱۲. تلویحات تئوریکی پژوهش چه هستند؟ آیا پژوهشگر از آنها آگاه بوده است؟</p> <p>۱۳. آیا از شکل‌های گرافیکی و جدول‌ها، به‌صورت مناسبی برای نشان دادن داده‌ها استفاده شده است؟</p> <p>۱۴. اگر روش‌های نمونه‌گیری به کار رفته‌اند، آیا به‌صورت مناسب و مقتضی، در گزارش پژوهش توضیح داده شده‌اند؟</p> <p>۱۵. اگر پژوهشگر مدعی انتخاب تصادفی نمونه است، آیا عملاً، افراد جمعیت شانس برابری برای انتخاب شدن داشته‌اند؟</p> <p>۱۶. آیا روش‌شناسی، به‌گونه‌ای که پژوهش بتواند به آسانی تکرار شود، توضیح داده شده است؟</p> <p>۱۷. آیا تکنیک‌ها (آماري و غیره) برای تحلیل کمی یا کیفی داده‌ها به کار رفته‌اند و برای چنین پژوهشی مناسب‌اند؟</p> <p>۱۸. آیا پژوهشگر، قبل از مطالعه، از بررسی‌های مشابه قبلی مطلع شده است؟</p> <p>۱۹. آیا پژوهشگر پیشنهادات و توصیه‌هایی برای مطالعات آینده ارائه داده است؟</p> <p>۲۰. آیا گزارش پژوهش، واقعی، واضح و خالی از اشتباهات دستور زبانی و املايي و واژه‌ها و عبارت‌هایی با بار هیجانی است؟</p>
--

جدول شماره (۱): معیارهای ارزیابی پژوهش (بوشا و هارتر، ۱۹۸۰؛ به نقل از صدوقی، ۱۳۸۶)

همان گونه که در جدول شماره‌ی ۱ مشاهده می‌شود، بعضی از این معیارها مانند تعمیم‌پذیری (معیار ششم) می‌توانند برای برخی از پژوهش‌های کیفی به کار روند؛ اما به نظر می‌رسد این معیارها برای مطالعات کمی مناسب‌تر هستند. برای تعمیم‌پذیری، یک نمونه‌ی تصادفی باید معرف جامعه باشد؛ موقعیتی که در بسیاری از پژوهش‌های کیفی رخ نمی‌دهد. گوبا^۱ (۱۹۸۱) در مقاله‌ای بیان کرده است که اصطلاحاتی مانند روایی^۲ و اعتبار^۳ به‌گونه‌ای با پژوهش کمی پیوند خورده‌اند که در قضاوت درباره‌ی پژوهش کیفی، ما را در معرض خطر استفاده از معیار نامناسب قرار می‌دهند. او یادآوری کرده است که اغلب پژوهش‌های کمی چندین پیش‌فرض دارند:

- واقعیت منفردی وجود دارد که می‌تواند بررسی شود.
- پژوهشگر می‌تواند مستقل از موضوع مطالعه باشد.
- تعمیم‌پذیری می‌تواند صورت بگیرد و اساساً، موضوعات فارغ از زمینه هستند.

1. Guba
2. reliability
3. validity

هیچ یک از این پیش فرض‌ها نمی‌توانند برای پژوهش کیفی به کار روند؛ یعنی جایی که ممکن است واقعیت‌های متعددی وجود داشته باشند. پژوهش همواره، متأثر از موقعیت و جریان رویدادهاست و زمینه اهمیت اساسی دارد. تفاوت‌های بنیادین میان پژوهش کمی و کیفی باعث شده است که پژوهشگران کیفی به معیارهای پژوهشگران کمی برای ارزیابی آثارشان معترض باشند و آنها را رد کنند. باید اذعان کنیم که پژوهش کیفی فرصت‌هایی را برای گسترش دامنه‌ی پژوهش روان‌شناختی به قلمروهایی که قابل کمی‌سازی نیستند، فراهم می‌آورد؛ در عین حال، چالش‌های خاصی را در خصوص اعتبار، روایی بیرونی و روایی درونی پیش می‌کشد. در این مقاله، به این موضوع می‌پردازیم که چگونه این اصول علمی برای پژوهش کیفی به کار می‌روند. این موضوع شامل ملاحظه‌ی مفهوم «رویکرد» و تأثیر آن بر موضوع علم، و معیارهای استفاده از کمی‌سازی است که تلویحاً، زیربنای همه‌ی مفاهیم مربوط به علم هستند. سپس با ارایه قالب‌بندی مجدد مفاهیم روایی درونی و بیرونی و اعتبار و با توجه به جایگاه معنا در پژوهش کیفی تلاش می‌کنیم به تبیین این موضوع بپردازیم که چگونه انتظار می‌رود همه‌ی پژوهشگران روان‌شناسی، چه اثبات‌گرایان و چه پدیدارشناسان، در تعهد به ارزش‌های علمی و جست‌وجو برای حقیقت اشتراک داشته باشند.

نقش «رویکرد» در روان‌شناسی

ون‌اکارتزبرگ^۱ (۱۹۹۸ الف) و گیورگی^۲ (۱۹۷۰) از واژه‌ی «رویکرد» برای مشخص کردن شیوه‌هایی که در آن پیش‌انگاره‌های اساسی علم با محتوایی که اختیار می‌کنند و روشی که به کار می‌برند، رابطه‌ی متقابل نزدیک دارند، استفاده کردند. در این‌باره، رابطه‌ی میان پارادایم‌ها، رویکرد و روش با محتوای علم، رابطه‌ی میان چیزهایی است که تلویحات ضمنی متقابل دارند و همدیگر را شکل می‌دهند. این پویایی را در قالب دو مثال نشان می‌دهیم. مثال اول مربوط به ادعای مشهور بورینگ^۳ (به نقل از هرنشتین^۴، ۱۹۸۸) است که «هوش»، در تعریف چیزی است که آزمون‌های هوش می‌سنجند. این تعریف مبتنی بر مدلی در فیزیک است. موضع بورینگ این است که اگر

1. Von Eckartsberg
2. Giorgi
3. Boring
4. Hornstein

فیزیکدانان می‌توانند «وزن» را آنچه مقیاس‌های آنها اندازه می‌گیرند، تعریف کنند، چرا روان‌شناسان نتوانند هوش را آنچه آزمون‌های هوش اندازه می‌گیرند، تعریف کنند. مثال دوم، نگرش اسکینر^۱ در مورد ابعاد تجربی پژوهش روان‌شناختی است که در ادعای او درباره‌ی «دانشمندان رفتاری» و اینکه «می‌توان با پرداختن مستقیم به رابطه‌ی میان رفتار و محیط و نادیده گرفتن حالت‌های واسطه‌ای مفروض مربوط به ذهن، روش علمی همچون فیزیک و زیست‌شناسی را در پی گرفت» (اسکینر، ۱۹۷۱) آشکار است.

اسکینر و بورینگ سعی کرده‌اند نشان دهند که رویکرد، تا چه اندازه می‌تواند به محتوای رشته‌ی آنها شکل دهد و حدود آن را معین کند. هر دوی آنها یک معرفت‌شناسی اثبات‌گرایانه‌ی تجربی را فرض و تلاش کرده‌اند تا شیوه‌ای از پژوهش را که با آن متناسب باشد، بنا کنند. در حالی که اسکینر که ابعاد معینی از تجربه‌ی انسانی، خارج از محدوده‌ی چنین پژوهشی قرار خواهند گرفت، این محروم‌سازی را با معیار بی‌ربط بودن مفروض آن با پژوهش علمی - حداقل به صورتی که او درک می‌کند - توجیه می‌کند. هرنشیتن (۱۹۸۸) و پلکینگه‌رن^۲ (۱۹۸۹) نشان می‌دهند که در تبدیل روان‌شناسی به یک علم طبیعی، روش، از قبل انتخاب و سپس موضوع تعیین شده است. این اقدام از طریق تبدیل یا تعریف مجدد پدیده‌های روان‌شناختی، به پدیده‌هایی که کمی‌سازی‌شدنی هستند، صورت گرفته و به موجب آن تعریف روان‌شناسی را به عنوان یک علم مبتنی بر پایه‌های سنتی ممکن کرده است (هرنشیتن، ۱۹۸۸). در اینجا تلاش می‌کنیم تا به کاوش در روش‌هایی بپردازیم که از طریق آنها، روش‌های کیفی می‌توانند قلمرو پژوهش روان‌شناسی را به فراسوی محدوده‌هایی که کمی‌سازی‌شدنی هستند، گسترش دهند و همچنان ویژگی علمی بودن پژوهش را حفظ کنند. این امر مستلزم آن است که به آنچه علم را می‌سازد، ملاحظه‌ی مجدد کنیم و قالب‌بندی جدیدی از روایی درونی و بیرونی، از دیدگاهی دست‌یافتنی برای پژوهش کیفی ارائه دهیم.

رویکردهای کیفی و پدیدارشناختی

هرنشیتن (۱۹۸۸) ادعا می‌کند که روان‌شناسی در تلاش برای اثبات خودش به عنوان یک رشته‌ی علمی، با دو انتخاب متمایز روبه‌رو بوده است. روان‌شناسی از یک سو

1. Skinner

2. Polkinghorne

توانسته است بر پایه‌هایی به جز کمی بودن، یک علم باشد که این به معنی اقامه‌ی یک مفهوم‌سازی از علم است که با سبک علم طبیعی استاندارد، متفاوت باشد؛ از سوی دیگر، تلاشی صورت گرفته تا پدیده‌های روان‌شناختی، به گونه‌ای تبدیل یا تعریف مجدد شوند که کمی‌سازی‌شدنی باشند و از این طریق، تعریف روان‌شناسی به عنوان یک علم مبتنی بر پایه‌های سنتی را ممکن نماید. پژوهش کیفی خود را با انتخاب اول هم داستان کرده است؛ هرچند که این انتخاب برای توسعه‌ی روان‌شناسی، به عنوان یک علم، چالش برانگیزتر است.

پژوهش کیفی، تا اندازه‌ای، یک اصطلاح عام دال بر روش‌هایی از پژوهش است که بر معنای پدیده‌ی مورد پژوهش تأکید دارد؛ بنابراین، در زمینه گسترده‌ی راهبردهای پژوهش، کیفی بودن، با تعهد به منطق زبان، واسطه‌ای برای درک امور انسانی شناخته می‌شود (پلکینگه‌رن، ۱۹۸۹). پژوهش پدیدارشناختی، زیر مجموعه‌ای از اصطلاح کلی‌تر پژوهش کیفی است که بر «معنای زیسته»^۱ تجربه‌های شرکت‌کنندگان در پژوهش تأکید دارد. جایگاه پژوهش پدیدارشناختی، تجربه‌ی انسانی است و به موضوعات مورد علاقه‌ی روان‌شناسی، از طریق حضور آنها در آگاهی هشیار نزدیک می‌شود (همان). پژوهش مبتنی بر پدیدارشناسی، این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه معنا خود را به تجربه عرضه می‌کند؟ در حالی که پژوهش پدیدارشناسی این کار را با روایت موشکافانه‌ی تجربه‌های شرکت‌کنندگان انجام می‌دهد، از پژوهش کیفی صرف در این ادعا که معنایی که پژوهشگر آشکار کرده است، در داده‌هایی که بررسی می‌کنیم، وجود ندارند، متمایز می‌شود؛ در عوض، معتقد است که معانی فقط در رابطه با نگرش و گرایش (وضع) پژوهشگر وجود دارند (گیورگی، ۱۹۸۵). تنها با «بیان پرسش (های) هدایتگر» (ون‌اکارتزبرگ، ۱۹۹۸ ب) که پژوهشگر مطرح می‌کند، معنای پدیده آشکار می‌شود. این تقدّم معنا در پژوهش پدیدارشناختی، همچنین در استفاده از عبارت «همکار پژوهشگر»^۲ برای توصیف شرکت‌کنندگان در پژوهش انعکاس می‌یابد (ون‌اکارتزبرگ، ۱۹۹۸ ب). شرکت‌کنندگان آزمودنی‌های آزمایش پژوهشگر نیستند؛ بلکه نقش و مسئولیت شرکت‌کنندگان سهمین کردن پژوهشگر در تجربه‌هایشان است (پلکینگه‌رن ۱۹۸۹). وان‌اکارتزبرگ این جهان تجربه‌های

1. lived meaning

2. co-researcher

زیسته را (۱۹۹۸ الف) «زیست جهان»^۱ نامیده است. زیست‌جهان، جایگاه تعامل میان خود ما، محیط‌های ادراکی ما و افق فکری تجربه شده‌ی ماست که درون آن به نحو معنی‌داری با یکدیگر ساکن هستیم (ون‌اکارتزبرگ، ۱۹۹۸ الف). این مطلب همان چیزی است که به حضور در زیست‌جهان معنا می‌بخشد و تحقیق کیفی به نحو پدیدارشناسانه نیز درصدد همین معنا [در داده] هاست که هم با ساختار معنا و هم با چگونگی ایجادش سر و کار دارد (ون‌اکارتزبرگ، ۱۹۹۸ ب). پذیرفتن اینکه داده‌ها و یافته‌های پژوهش، همدیگر را می‌سازند، چیزی است که تحلیل پدیدارشناختی را از عنوان کلی‌تر «پژوهش کیفی» متمایز می‌کند. همین عمل شکل دادن متقابل شرکت‌کنندگان است که از طریق آن، معنا درون تجربه‌ای است که به نحو پدیدارشناسانه بررسی می‌شود؛ بنابراین، پیروی ضمنی پژوهش کیفی از انتخاب دومی که هرشتین توصیف کرد، به دلیل تأکید آن بر تجربه و معناست که زیربنای بسیاری از نقدهای مبنی بر غیرعلمی بودن روش‌های پژوهش کیفی، به طورکلی، و روش پدیدارشناختی، به طور خاص است.

به طور کلی، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های پیش روی پژوهشگران کیفی چگونگی اطمینان از کیفیت و مورد اعتماد بودن پژوهش‌های‌شان است. خیلی آسان است که فقط آرزو کنیم که کیفیت استادانه‌ی پژوهش باعث شود «ادعاهای دانشی شود که آن‌قدر قوی و متقاعدکننده هستند که روایی را با خود به همراه دارند، همانند یک قطعه‌ی هنری قوی (کوال^۲، ۱۹۹۶)؛ اما به ندرت، چنین اتفاقی می‌افتد. در بیشتر موارد، ارزش پژوهش کیفی باید استدلال و در مقابل معیارهای تثبیت شده، تصدیق شود؛ در غیر این صورت، پژوهشگران کیفی خود را در معرض این نقد نظریه‌پردازان اثبات‌گرایی قرار می‌دهند که پژوهش کیفی صرفاً، ادعایی ذهنی است که با روش‌های غیرعلمی حمایت شده است» (بالینگر^۳، ۲۰۰۶) تلقی می‌کنند.

پس چگونه می‌توانیم ارزش و درستی پژوهش کیفی خود را با دلیل نشان دهیم و یا چگونه می‌توانیم مخاطبان شکاک و ایرادگیر را متقاعد کنیم؟ اگر معیارهایی که پژوهشگران کیفی برای پژوهش خود به کار می‌برند، با آنچه پژوهشگران کمی به کار می‌برند، متفاوت است، این معیارها چه باید باشند؛ مهم‌ترین آنها کدام است؟

1. Life - world
2. Kvale
3. Ballingar

ما این بحث را با فاصله گرفتن از معیارهای اثبات‌گرایی سنتی درباره‌ی روایی، اعتبار و تعمیم‌پذیری شروع می‌کنیم و سپس به کاوش در معیارهای جایگزینی که برای پژوهشگران کیفی مطرح شده است، می‌پردازیم. در نهایت، این موضوع را بررسی می‌کنیم که چگونه پژوهشگران، از بین این جایگزین‌ها انتخاب می‌کنند و خواهیم دید که معیارهای اتخاذ شده باید با ماهیت پژوهش (روش‌شناسی، هدف‌ها و فرض‌های معرفت‌شناختی) سازگار باشند.

سه مفهوم اعتبار، روایی و تعمیم‌پذیری چارچوب اساسی برای انجام و ارزیابی پژوهش کمی سنتی را فراهم می‌آورند؛ پژوهشگران کیفی با این مفاهیم مخالفند و آنها را رد می‌کنند. اعتبار (ثبات مربوط به ابزارهای جمع‌آوری داده‌ها) عمدتاً، در مورد پژوهش کیفی بی‌ربط است. برطبق تعریف، پژوهش کیفی، به دنبال با ثبات بودن یا به دست آوردن نتیجه‌های با ثبات و همسان نیست؛ بلکه به دنبال بیرون کشیدن (فراخواندن) پاسخ‌های شرکت‌کنندگان یا پژوهشگران، در یک مکان، زمان و زمینه‌ی بین‌فردی خاص است. موضع پژوهش کیفی، این است که موقعیت‌ها هرگز نمی‌توانند دقیقاً تکرار شوند؛ برای مثال آنچه در مصاحبه پدیدار می‌شود، چیزی است که به رویکرد پژوهشگر، رابطه‌ی خاص مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده و بافت مصاحبه وابسته است و مصاحبه‌ی پژوهشگر دیگر و حتی همان پژوهشگر، با همان شرکت‌کننده، در زمان یا مکان متفاوت، دقیقاً همان روایت را بیرون نخواهد کشید.

روایی اشاره دارد به درجه‌ای که پژوهشگر، به درستی، همان چیزی را اندازه می‌گیرد که قصد اندازه‌گیری آن را دارد. این معیار مبتنی بر این فرض است که پدیده‌ی مورد بررسی، به صورت عینی و مسلم (بی‌چون و چرا) «واقعیت» را در خود دارد. پژوهشگران کیفی، به طور کلی، چنین فرضی را نامناسب می‌دانند. به دلیل تنوع و گونه‌گونی دنیای اجتماعی، پژوهشگران کیفی استدلال می‌کنند که فرض وجود یک واقعیت روشن و بدون ابهام که همه‌ی یافته‌ها باید آن را نشان دهند، نادرست است؛ در عوض، پژوهشگران کیفی می‌پرسند که پژوهش به دنبال بررسی کدام واقعیت است؛ به علاوه، پژوهش کیفی، براساس تعریف، با تفسیرهای ذهنی (که اغلب، شرکت‌کنندگان یا پژوهشگران یا هر دو ارایه می‌کنند) سر و کار دارد. اگر بپذیریم که تفسیر نمی‌تواند از فرایند پژوهش کنار گذاشته شود، باید نتیجه بگیریم که هر تحلیلی

می‌تواند تنها، دریچه‌ای آزمایشی به قلمرو بی‌حد و حصر تفسیرهای ممکن قلمداد شود (چرچیل^۱، ۲۰۰۰).

در مورد تعمیم‌پذیری نیز پژوهشگران کیفی به دنبال برون‌یابی آماری یافته‌ها از یک نمونه‌ی خاص، به جامعه‌ی گسترده‌تر نیستند؛ در عوض، آنها می‌خواهند نشان دهند که اگر پژوهش درباره‌ی افراد، زمینه‌ها و موقعیت‌های دیگر به کار رود، یافته‌ها می‌توانند انتقال یابند و مربوط و معنادار باشند. بنابراین، پژوهشگران کیفی به خوبی، غنا و عمق داده‌هایی را که می‌توانند فقط از یک شرکت‌کننده به دست آیند، قدر می‌دانند. پژوهشگران کیفی بر این باورند که تمایل مطالعات آزمایشی به فراهم آوردن یک نمونه‌ی معرف تصادفی بزرگ، هدف آنان را به کلی به خطا می‌کشاند.

پس برای پژوهشگران کیفی، درستی فرایند پژوهش و کیفیت محصول نهایی مستلزم معیارهای ارزیابی کاملاً متفاوتی است؛ یعنی معیارهایی که متوجه هدف‌ها و آرمان‌های پژوهش کیفی باشند. چنین معیارهایی باید برای پژوهشگران، پذیرفتن شکنندگی اطمینان و درستی را ممکن کنند و از این طریق، آنان را قادر سازند که با پیچیدگی و بی‌نظمی تفسیر داده‌ها که بازتاب زندگی شرکت‌کنندگان است، درگیر شوند (ساوین^۲ - بادن^۳ و فیشر^۴، ۲۰۰۲).

استفاده از معیارهای روشن، شیوه‌هایی برای برجسته ساختن قوت‌ها و محدودیت‌های پژوهش، دقت و عمق ادعای رویکرد پژوهش را فراهم می‌آورد و به این ترتیب، به خواننده کمک می‌کند تا از موضوعات مهم مطلع و در آن سهیم شود. وضوح معیارها، به شفافیت پژوهش می‌افزاید و خواننده را قادر می‌سازد تا ارزش‌ها و علاقه‌های پژوهشگر را بهتر درک کند. به نظر می‌رسد برای پژوهشگران مهم است که معیارهای پژوهش خود را به وضوح و به صورت انعکاسی نشان دهند (فینالی^۴، ۲۰۰۳).

در میان پژوهشگران کیفی، در خصوص اهمیت ارزیابی انتقادی پژوهش از طریق به کار بستن معیارهای مناسب، توافق عمومی وجود دارد؛ با وجود این، هنگام انتخاب این معیارها، واگرایی چشمگیری در عقاید آنان دیده می‌شود (ویلیگ^۵، ۲۰۰۱). همان گونه

1. Churchill
2. Savin- Baden
3. Fisher
4. Finaly
5. Willig

که گوبا و لینکن^۱ (۱۹۹۴) اذعان دارند «موضوع معیارهای کیفیت، به خوبی حل نشده و تجدید نظرهای بیشتری در این خصوص لازم‌اند» (ص ۱۱۴).

اعتبار در پژوهش کیفی

مورگان^۲ منتقد روان‌شناسی کیفی ادعا می‌کند که پژوهش کیفی به دلیل نادیده گرفتن قابلیت هم‌تاسازی^۳ (بازسازی) که شالوده و مبنای روش‌شناسی کمی است، غیرعلمی است. کارکرد هم‌تاسازی معمولاً، به این گونه است که بخش روش یک گزارش شامل جزئیاتی کافی است که پژوهشگران دیگر را قادر می‌سازد همان مطالعه را روی نمونه‌ی دیگری انجام دهند. مطالعه باید به قدری دقیق و موشکافانه طراحی شده باشد که پژوهشگر دوم نتیجه‌هایی هم‌تا یا تقریباً مشابه نتیجه‌های پژوهشگر اول به دست آورد. اگر این گونه نباشد، نتیجه‌های استنتاج شده و یا طرح مطالعه‌ی اولی، ناقص بوده؛ یا پژوهشگر دوم نتوانسته است پژوهش را به طریق گفته شده انجام دهد یا در تبیین ارایه شده در پژوهش اول، برخی از متغیرهای اساسی و مهم نادیده گرفته شده‌اند. از این رو، نیاز برای ارایه جزئیات کافی، در یک گزارش به قدری است که مورگان (۱۹۹۶، ص ۳۲) می‌گوید: «اگر پژوهشگران ادعاهای اشتباهی داشته باشند، دیر یا زود، آن اشتباهات معلوم خواهند شد». نیاز به اجتناب از نادرستی ادعاهای مطرح شده در پژوهش کیفی و این سؤال که چگونه دیگران به آن پی خواهند برد، نیازمند مناظره‌های طولانی درباره‌ی ماهیت حقیقت و دانش است. رسالت پژوهش کیفی اثبات حقایق در مورد جهان نیست؛ در نتیجه، برخی از پژوهشگران کیفی استنباط می‌کنند که نتیجه‌های یک پژوهش کافی است بر روی خوانندگان تأثیر عمیق بگذارند (الیوت^۴ و همکاران، ۱۹۹۹) و به اندازه‌ی کافی منسجم و درک کردنی باشند که اثر آشکاری بر روی مقالات بگذارند و کاربردهای علمی ارایه دهند. باید یادآوری کنیم که تهیه‌ی گزارش برای مخاطبان خاص مهم است. روشن است که معیارهای گفته شده، برای نشریاتی که بسیار منتقدانه عمل می‌کنند، کافی هستند؛ اما ممکن است بسیاری از سردبیرها، ویراستاران و

1. Lincoln
2. Morgan
3. replicability
4. Elliot

خوانندگان نشریات رایج را قانع نکنند. بنابراین مهم است که اطمینان حاصل شود شواهد فرایند پژوهش کاملاً موجوداند. این‌گونه روندها بخش ضروری روش‌شناسی نظریه‌ی زمینه‌ای هستند. قرارداد دیگر در این خصوص، دقت فرایند نسخه‌برداری، در تحلیل گفتمان و گنجاندن مقادیر زیادی داده‌ی خام، در قسمت نتایج گزارش است. به علاوه، هنوود^۱ و پیدگن^۲ طرفدار به کارگیری یک «دفتر یادداشت پژوهش»^۳ هستند که هر مرحله از پروژه را مستند سازد. یک ایراد وارد به این مستندسازی مفصل سطحی و صوری بودن آن است. وقتی پژوهشگری ادعا می‌کند که یک دفتر پژوهش داشته است چطور به گفته‌ی او مطمئن شویم؟ به علاوه، رونوشت‌های منتخب در گزارش، تا چه اندازه، معرف و بیانگر نسخه‌ی مصاحبه هستند و به درستی از آن اقتباس شده‌اند؟ آیا ممکن نیست که پژوهشگر، به سادگی، رونوشت‌ها را یکی پس از دیگری خوانده باشد تا یک شاهد و نمونه‌ی منفرد را از پدیده‌ی مورد علاقه‌اش یافته باشد؟ به سختی می‌توان این نقدها را رد کرد؛ مگر آنکه پژوهشگر مایل باشد تا در صورت درخواست، این‌گونه اسناد را منتشر کند (بدون تردید در مورد داده‌های کمی هم این‌گونه است).

پرسش‌های مربوط به روایی در پژوهش کیفی

پرداختن به موضوع اعتبار، در پژوهش کیفی، نسبتاً ساده و آسان است؛ اما پرسش روایی پیچیده و دشوار است. هر قدر هم که داده‌ها مستند باشند، ممکن است نتوانند یک شکاک را که به سادگی با برداشت پژوهشگر از آن داده‌ها مخالف است، قانع کنند. اینکه چقدر باید پیش برویم تا شکاکان را در مورد نتیجه‌هایمان قانع کنیم، ممکن است به این بستگی داشته باشد که پژوهش را برای تأمین نظر چه کسی تهیه کرده‌ایم: جامعه‌ی روان‌شناسی، یک سازمان بودجه‌دهنده، تعداد معدودی از روان‌شناسان منتقد، یک گروه غیرحرفه‌ای با تصورات قبلی در مورد پژوهش آکادمیک و ماهیت دانش...؟ تصور کنید از طرح پژوهش کیفی خود، در حضور هیئت داورانی دفاع می‌کنید که حداقل شامل یک پژوهشگر کمی شکاک است که می‌خواهد در این باره که یافته‌های

1. Henwood
2. pidgeon
3. research diary

شما، تا حدودی، حقیقت را درباره‌ی پدیده‌ی مورد پژوهش بیان می‌کند، قانع شود، چه کار خواهید کرد تا خواسته‌های او را برآورده کنید؟

روش‌های کیفی، به طور کلی و پژوهش‌های پدیدارشناختی، به طور خاص، در سطوح مختلف، با چالش‌هایی در مورد روایی چنین اقدامات مبتکرانه‌ای مواجه‌اند. اولین سطح از این چالش‌ها مربوط به این پرسش است که آیا چنین پژوهشی که تکنیک‌های کیفی را به کار می‌گیرد، می‌تواند به طور صحیح «علم» نامیده شود؟ گیورگی این دسته از چالش‌ها را مستقیماً بررسی می‌کند. طبق دیدگاه او، برای اینکه یک فعالیت، علمی قلمداد شود، باید روشی تعریف کردنی داشته باشد (۱۹۸۵). آشکار است که این معیارها برای پژوهش کمی به کار می‌روند. بیشتر پژوهش‌ها، در روان‌شناسی، با استفاده از کمی‌سازی و روش‌های آزمایشی اقتباس شده از علوم طبیعی انجام می‌شوند؛ از این رو، آنها را بسیاری از پژوهشگرانی انجام می‌دهند که عموماً، با «روش‌های تعریف شده» موافق‌اند. با وجود این، روایی برای دست‌اندرکاران پژوهش کمی نمی‌تواند یک موضوع چندفاعلی^۱ باشد؛ بلکه یک موضوع آماری تلقی می‌شود. در واقع، بخشی از جاذبه‌ی کمی‌سازی و تحلیل آماری به دلیل سهولت آن در ایجاد چنین تکراری‌پذیری و اعتباری است. به نظر می‌رسد که «توافق چند فاعلی»^۲ که گیورگی به آن اشاره می‌کند، ناشی از این است که پژوهشگران کمی، به طور ضمنی کمی‌سازی را ابزاری می‌دانند که به وسیله‌ی آن پدیده‌های روان‌شناختی در پژوهش آنها مشاهده شدنی و دستکاری شده‌اند و اینکه تحلیل‌های آماری به عنوان مبنای ادعاهای دانشی که ایجاد می‌کند می‌باشد.

همانند پژوهشگران کمی، پژوهشگران کیفی در تلاش برای دستیابی به درکی فراتر از یک دیدگاه سرسری، پژوهش‌های نظام‌مند و دقیقی می‌کنند و یافته‌هایشان را به جامعه‌ی علمی می‌دهند تا آن را بازبینی و نقد کنند (پلکینگه‌رن، ۱۹۸۹). بسیاری از پژوهشگران می‌توانند پژوهش‌های کیفی انجام دهند. پژوهش کیفی روش‌هایی تعریف شدنی دارد و بحث ذیل، درباره‌ی روایی بیرونی ثابت می‌کند که پژوهش کیفی دارای روایی چند فاعلی است. با توجه کردن به دو کاربرد مهم دیگر واژه‌ی روایی، دریابیم که

1. intersubjective
2. intersubjective agreement

چگونه انتظار می‌رود همه‌ی پژوهشگران روان‌شناسی، در تعهد نسبت به ارزش‌های علمی و جست‌وجو برای حقیقت سهیم باشند.

روایی درونی در پژوهش کیفی

در متون مربوط به طرح پژوهش معمولاً «روایی درونی» در قالب این پرسش توصیف می‌شود که آیا یک مطالعه همان چیزی را بررسی می‌کند که ادعای آن را دارد؟ (ری، ۲۰۰۳) برای مطالعات آزمایشی، روایی درونی به موضوعاتی مانند ارزیابی روایی سازه‌ی مقیاس‌های استفاده شده، تعاریف عملیاتی به کار رفته و طرح پژوهش و کنترل مربوط می‌شود. پس از معلوم شدن ویژگی کیفی پژوهش پدیدارشناختی، پرسش از روایی درونی، نیازمند صورت بندی مجدد منطبق با نوع موضوعات، و مطالب تحت بررسی و معانی مورد استفاده در انجام چنین پژوهش‌هایی است. یک جنبه از روایی درونی در پژوهش کیفی این پرسش است که آیا پژوهش چیزی را مطالعه می‌کند که در صدد مطالعه‌ی آن است؟ پژوهشگران پدیدارشناختی نمود پدیده‌ها در هشیاری را مطالعه می‌کنند؛ یعنی آنچه تجربه می‌شود، این‌گونه فهمیده شود که یک داده‌ی تجربی مربوط به شخصی است یک پدیده‌ی خاص را تجربه می‌کند. این ادعا مقبول نیست که آنچه به هشیاری شخص عرضه می‌شود، آن‌گونه که واقعاً وجود دارد، داده می‌شود. راه دیگر این است که بگوییم پژوهش پدیدارشناختی «تجارب زیسته» یا واقعیت‌های روانشناختی را بررسی می‌کند و پرسش مربوط به «واقعیت‌های استعلایی» شیء را در پرانتز قرار می‌دهد (وجود آن سواى از هشیاری به آن داده شده است). با استناد به مثال‌های روشن‌گر و جالب گیورگی، تفاوت در گفتن دو چیز است: اینکه بگوییم «این غذا برای من شور است» و این ادعا که «غذا شور است» (احتمالاً یک واقعیت عینی برای هرکسی که آن را مزه کند، است) (گیورگی و گیورگی، ۲۰۰۳). این غذا می‌تواند برای هرکسی که آن را مزه می‌کند، شور باشد یا نباشد؛ اما یک دیدگاه پدیدارشناختی مستلزم این است که ادعای دانشی‌مان را به یک عرصه از علم و پدیده محدود کنیم؛ یعنی به تجارب به صورتی که شخص آن را تجربه می‌کند، ساخته می‌شوند و بالعکس.

پلکینگهرن (۱۹۸۹) استدلال می‌کند که ارزیابی روایی درونی پژوهش پدیدارشناختی با قضاوت در این خصوص هم سر و کار دارد که آیا یک نتیجه‌ی ارایه شده، به دلیل اینکه استدلال در حمایت از آن، متقاعدکننده است، اطمینان را افزایش می‌دهد؟ در اینجا، خواننده باید بتواند مراحل را که باعث می‌شوند نتیجه‌گیری و پذیرش آنها به عنوان یک پژوهش معتبر شوند، دنبال کند.

این یکی از دلایل اصلی ارایه‌ی داده‌ها به شکل خام و تحلیل نشده به همراه فرم تغییر شکل یافته‌ی آن داده‌ها در ضمایم آثار است. با انجام این کار پژوهشگر به وظیفه‌ی خود در آسان نمودن درک خواننده از طریق ارایه‌ی نتایج به شیوه‌ای که داده‌ها و اعمال پژوهشگر بر روی آنها مشخص باشد، عمل می‌کند. این گام همچنین، در خصوص چارچوب ارجاعی تفسیری پژوهشگر، برای خواننده فراهم می‌شود (چرچیل و همکاران، ۱۹۹۸) و به خواننده فرصت می‌دهد تا درباره‌ی اینکه آیا هیچ داده‌ی مهم، پر معنی و روشنگری وجود دارد که در تحلیل، به قدر کفایت بررسی نشده باشد، قضاوت کند.

چرچیل و همکارانش (۱۹۹۸) بعد سومی از این روایی درونی را مطرح کردند؛ مبنی بر اینکه ویژگی تفسیری پژوهش پدیدارشناختی، الزامات خاصی را برای اندازه‌گیری روایی درونی مطرح می‌کند. اگر نتایج پژوهش همواره منسوب به پرسش پژوهشگر و چارچوب ارجاعی تفسیر است، پس پرسش‌های مربوط به روایی روش تفسیری و تفسیر نتایج، باید با در نظر داشتن این ویژگی فرایند تفسیری مطرح و به آن پرداخته شود. در این باره، می‌توان گفت که موضوع روایی درونی، در پژوهش پدیدارشناسی، به توانایی تشخیص و تمیز رابطه‌ی میان بینش‌های فراهم آمده از تحلیل داده‌ها و چارچوب معرفت‌شناختی و تفسیری که بینش‌ها از آن ظهور کرده‌اند، بستگی دارد. در همین مورد، پرسش از اینکه آیا یک پژوهش پدیدارشناختی همان چیزی را بررسی کرده است که قصد آن را داشته است، می‌تواند به صورت این معیار تغییر یابد:

۱. آیا مطالعه، پدیدارها را چونان نمودهایی که بر آگاهی آشکار شده‌اند و هم‌ساخت هستند بررسی می‌کند؟ و پرسش از واقعیت استعلایی (فراذهنی) موضوع تحقیق را در پراتز قرار داده است؟

۲. آیا گام‌های روش پژوهشگر آشکار است و خواننده می‌تواند حرکت پژوهشگر در داده‌ها را تا رسیدن به نتایج دنبال کند؟ (این موضوع شامل ملاحظه‌ی این مسئله است که آیا هیچ چیز مهمی در داده‌ها، بررسی نشده، باقی مانده است).

۳. آیا چارچوب ارجاعی تفسیری پژوهشگر واضح است و آیا خواننده می‌تواند آنچه را پژوهشگر دیده است، ببیند؟ نکته‌ی سزاوار توجه این است که این دقیقاً چیزی است که در اشاره به پژوهش کمی رخ می‌دهد. چارچوب ارجاعی پژوهشگر (کمی کردن، اصول آزمایش، طرح پژوهش و تحلیل آماری) به طور تلویحی، در بین هم‌تایان پژوهشگر مشترک و بر این پایه است که درباره‌ی پژوهش، از این نظر که دارای روایی درونی هست یا نه، قضاوت می‌شود. با وجود تنوع چارچوب‌های ارجاعی تفسیری، در پژوهش کیفی، این وظیفه‌ی پژوهشگر است که چارچوب ارجاعی خود را تا حد ممکن روشن و آشکار نماید. چنین کاری مبنایی را برای سایر پژوهشگران کیفی فراهم می‌کند تا درباره‌ی روایی درونی اثر قضاوت کنند.

روایی بیرونی در پژوهش کیفی

متون مربوط به طرح پژوهش معمولاً، به روایی بیرونی از نظر تعمیم‌پذیری و تکرارپذیری نتایج به دست آمده، نگاه می‌کنند (ری، ۲۰۰۳). تعمیم‌پذیری اشاره به این موضوع دارد که آیا بینش‌های حاصل از یک بررسی خاص برای سایر زمینه‌ها، به غیر از موقعیت اولیه (اصلی) صادق خواهند بود؟ واضح است که این یک هدف پژوهش پدیدارشناختی است که به توصیف ساختاری مبتنی بر توصیف‌های چندگانه درباره‌ی برخی از انواع تجربه بپردازد. گیورگی این سطح از تحلیل را تلاش برای فاصله گرفتن از معانی خاص (مربوط به تجربه‌های فرد) به سمت «عام‌ترین معنای پدیده» توصیف می‌کند (گیورگی، ۱۹۸۵). وناکارتزبرگ چنین کاری را تلاش برای کلی کردن یا ذاتی کردن توصیف کرده است؛ یعنی تعالی دادن یک امر خاص مربوط به موقعیت، به مرتبه‌ی معنای ذاتی فراموقعیتی.

ما از این پیشنهاد فراتر می‌رویم تا جایی که می‌پذیریم حتی پژوهش‌هایی که تنها به نتایج فردنگر دست می‌یابند، تا اندازه‌ای قدرت تعمیم‌پذیری دارند؛ چون این نتایج می‌توانند الگویی برای درک تجربه‌ی افرادی به غیر از همکار

پژوهشگر (شرکت‌کنندگان)، در موقعیت‌های مشابه با موقعیت‌های بررسی شده، فراهم نمایند.^۱

معنای دیگر روایی بیرونی مربوط به «همتاپذیری» پژوهش است؛ یعنی توانایی به دست آوردن همان نتایج (حداقل، درون مقادیر معین توصیف شده با قوانین احتمالات) در چندین کاربرد از روش و مقیاس به کار رفته در مطالعه. به وضوح، بخشی از جاذبه‌ی کمی‌سازی و تحلیل آماری، تسهیل ایجاد چنین تکراری است. فعالیت تفسیری ذاتی برای پژوهش پدیدارشناختی و تأثیر چارچوب تفسیری ارجاعی پژوهشگر و سبک شخصی او مانع دست‌یابی به تکرار به صورت هم‌ارز می‌شود؛ با وجود این، هنوز نمی‌توان گفت که اندازه‌ای از روایی بیرونی، با استفاده از چنین روش‌هایی، دست‌یافتنی نیست.

از آنجا که پژوهش پدیدارشناختی، پدیده‌ها یا معانی زیسته را بررسی می‌کند، درباره‌ی روایی بیرونی می‌توان از طریق معیارهای مربوط به معناداری قضاوت کرد. چرچیل و همکاران (۱۹۹۸) استدلال می‌کنند که «انسجام» یکی از این معیارهاست؛ یعنی، با ملاحظه‌ی روایی بیرونی، دو مجموعه از نتایج توصیفی تولید شده از داده‌های یکسان اما با پژوهشگران متفاوت، نباید برابر با داشتن روایی بیرونی باشد. در عوض، آنها باید هم از نظر داده‌هایی که بررسی می‌کنند و هم از نظر هر داده‌ی دیگری «منسجم» باشند و با داده‌ها «تناسب» داشته باشند. این موضوع هم با توجه به نتایج

۱. پژوهش‌های کمی بر نمونه‌های معرف متکی هستند. پژوهشگران کمی برای آنکه بتوانند یافته‌های خود را به جمعیت عمومی تعمیم دهند، باید مطمئن شوند که شرکت‌کنندگان در مطالعه، معرف جامعه هستند. پژوهش کیفی ب دلیل ماهیت زمانبر و کاربر جمع‌آوری و تحلیل داده‌های پژوهش، با تعداد نسبتاً کمی از شرکت‌کنندگان کار می‌کند؛ در نتیجه، مطالعات کیفی با نمونه‌های معرف سر و کار ندارد. آیا این یک مشکل است؟ پاسخ به این پرسش، تا اندازه‌ای، به پرسش پژوهش بستگی دارد. اگر پژوهش یک مطالعه موردی است، معرف بودن مسئله‌ای جدی نیست. در اینجا، هدف مطالعه، درک پویایی‌های درونی مورد است؛ اما اگر هدف مطالعه، کشف پدیده‌ای باشد که به تعداد زیادی از مردم مربوط می‌شود، معرف بودن می‌تواند یک مسئله باشد. هرچند نمی‌توانیم یافته‌های پژوهش کیفی با مقیاس محدود را تعمیم دهیم، می‌توانیم استدلال کنیم که اگر کسب یک تجربه ممکن است، پس آن موضوع می‌تواند عمومیت یابد (هایگ، ۱۹۸۷)؛ بنابراین، حتی اگر کسی یا کسانی در یک تجربه‌ی خاص سهم و شریک‌اند، هنگامی که آن را از طریق پژوهش کیفی بررسی می‌کنیم، می‌دانیم که آن تجربه، در یک جامعه یا فرهنگ وجود دارد. اگر فرض کنیم که تجربه‌ی شرکت‌کنندگان، حداقل تا اندازه‌ای، واجد منبای اجتماعی است، می‌توانیم با ادعای کیپاکس و همکارانش (۱۹۸۸) موافق باشیم که «هر فردی شکلی از اقتضای جامعه و به صورت بالقوه، تعمیم‌پذیر است» (صلوقی، ۱۳۸۶).

نهایی پژوهش پدیدارشناختی و هم گام‌های به کار رفته برای دستیابی به آنها صادق است. گیورگی تصدیق می‌کند که «همه‌ی پژوهشگران مجبور نیستند که واحدهای معنایی یکسانی برای روش داشته باشند تا پژوهش آنها دارای روایی باشد» (گیورگی و گیورگی، ۲۰۰۳). چرچیل و همکاران (۱۹۹۸) با سه تحلیل فردنگر متفاوت از داده‌های یکسان، به طرز متقاعدکننده‌ای نشان می‌دهند که انسجام موضوعی می‌تواند معیاری برای ادعای روایی بیرونی باشد. در این مقاله، سه پژوهشگر متفاوت یک مجموعه از داده‌ها را تحلیل کرده، به سه فرمول‌بندی متفاوت درباره‌ی ساختار موضوعی تجربه‌های شرکت‌کنندگان (همکاران پژوهشگر) رسیده‌اند. با وجود اینکه هریک از این تحلیل‌ها نشان چارچوب ارجاعی سبک تفسیری پژوهشگر را داشت، هر سه، هم با داده‌ها و هم با یکدیگر انسجام و پیوستگی داشتند. بنابراین روایی بیرونی در پژوهش کیفی به معنی تکرار نتایج نیست؛ بلکه به معنی انسجام معنادار میان نتایج، داده‌ها، تکنیک‌ها و رویکردی است که از طریق آن چنین نتایجی به دست آمده‌اند. روایی بیرونی یک پژوهش علمی و پدیدارشناختی می‌تواند به وسیله‌ی این معیارها دیده شود:

۱. آیا این نتایج به ویژگی فراموقعیتی ذاتی پدیدار مورد تحقیق توجه دارد؟
 ۲. آیا نتایج، دارای انسجام و پیوستگی موضوعی با داده‌هایی که از آن استخراج شده‌اند، چارچوب تفسیری پژوهشگر و درک خواننده از داده‌ها هست؟
- به‌طور کلی، در خصوص موضوع روایی می‌توان گفت، شیوه‌ی متداولی که پژوهشگران کیفی بر ادعای داشتن روایی پافشاری می‌کنند، از طریق چندجانبه‌نگری^۱ است. چندجانبه‌نگری استفاده‌ی مؤثر از مجموعه‌ی متنوعی از دیدگاه‌های متفاوت در مورد پرسش پژوهش است. تیندال^۲ (۱۹۹۴) بر چهار نوع چندجانبه‌نگری تأکید کرده است:
- (۱) چندجانبه‌نگری اطلاعات که از طریق مصاحبه با شرکت‌کنندگان مختلف یا مصاحبه در محیط‌های مختلف یا حتی جمع‌آوری انواع گوناگون داده‌های آرشیوی به دست می‌آید. رویکرد دیگر «روایی پاسخ دهندگان»^۳ یا «چک کردن اعضا»^۴ است که در آن پژوهشگر برای بررسی صحت داده‌ها به سراغ شرکت‌کنندگان می‌رود.

1. triangulation
 2. Tindall
 3. respondent validity
 4. member checks

۲) چندجانبه‌نگری پژوهشگر: چنانچه پژوهش، مشارکتی انجام شود، بر سر ادعاهای مربوط به روایی، کمتر به سادگی مناقشه می‌شود. پژوهش‌های مشارکتی مزایای فراوانی دارند: قادرند در زمان کوتاه‌تر، اطلاعات بیشتری جمع‌آوری کنند؛ ظهور ایده‌های بیشتری را در تحلیل ممکن می‌کنند و انواع بیشتری از بینش‌ها را با خود به عرصه‌ی پژوهش می‌آورند.

۳) چندجانبه‌نگری روش: هرچند رویکرد چندروشی ممکن است زمانبر باشد، اغلب در پژوهش کیفی از آن حمایت می‌شود؛ به ویژه آنکه پژوهشگر، روش‌های پیچیده‌ای مانند نظریه‌ی زمینه‌ای را در پی گیرد.

۴) چندجانبه‌نگری تئوریک: این موضوع در آغاز یک پروژه‌ی پژوهشی مفیدتر است؛ یعنی در جایی که یک دیدگاه چند رشته‌ای اغلب، روش خوبی برای ارتقای کیفیت مطالعه است. اکثر پژوهش‌ها (به طور خاص، پژوهش‌های کمی) گرفتار محدود بودن بیش از حد از نظر تمرکز تئوریک‌شان هستند.

همه‌ی پژوهشگران کیفی با اینکه، چندجانبه‌نگری ابزار مناسبی است برای دستیابی به روایی موافق نیستند. رنی^۱ (۲۰۰۰) استدلال می‌کند که چندجانبه‌نگری اطلاعات اغلب، انسجام را کاهش می‌دهد؛ از این رو، چنین کاری در واقع انباشته کردن توضیحات بیشتر است که خود باب تفسیرهای بیشتر را باز می‌کند. چندجانبه‌نگری پژوهشگر ممکن است در جایی که تیم پژوهشگران، نظر فرد را به نفع توافق گروهی سانسور می‌کند، بر ضد جمع‌آوری بینش‌های ارزشمند عمل کند. سیلورمن^۲ (۲۰۰۰) نشان می‌دهد که بهترین روش برای اطمینان از روایی، در پژوهش کیفی اتخاذ «اصل ابطال‌پذیری»^۳ مبتنی بر منطق پوپری است (پیشرفت علم با نشانه گرفتن اشتباهات صورت می‌گیرد). یک روش برای انجام چنین کاری، تحلیل تطبیقی مداوم، در نظریه‌ی زمینه‌ای است؛ یعنی بررسی مداوم نظریه، در مقابل داده‌ها برای اطمینان از مناسب بودن کامل آن. روش دیگر، باز هم برطبق نظریه‌ی زمینه‌ای، استفاده از تحلیل موارد غیرعادی (یافتن مثال‌هایی که با نظریه متناسب نیستند و پاسخ به چرایی آن) است. تحلیل مورد منفی که تحلیل‌گران گفتمان به کار برده‌اند، در مورد همین هدف صورت گرفته است (ر.ک: صدوقی، ۱۳۸۶).

1. Renni

2. Silverman

3. refutability principle

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش کیفی مستلزم جمع‌آوری نظام‌مند، سازماندهی و تفسیر مطالبی است که حاصل مصاحبه‌ها و مشاهده‌ها است و به منظور بررسی معانی نهفته در پدیده‌های روان‌شناختی و اجتماعی به صورتی که توسط انسان‌ها در موقعیت طبیعی تجربه می‌گردد، به کار گرفته می‌شود (مالترود، ۲۰۰۱). چنین پژوهشی به وضوح از روش‌های مبتنی بر رویکرد کمی که پژوهش را فرایندی عینی تلقی می‌کنند که در آن به منظور سنجش پدیده‌ها و ارایه نتایج از اعداد و ارقام استفاده می‌شود و فرض را بر آن قرار داده که روش تجربی با استفاده از تجزیه و تحلیل آماری، دقیق‌تر و کارآمدترین راه برای شناخت جامعه و نهادهای آن است، فاصله گرفته و از آن متمایز می‌گردد. تفاوت بین دو نوع پژوهش کمی و کیفی ریشه در خاستگاه و مبانی فلسفی متفاوت آنها دارد؛ به گونه‌ای که این تفاوت در پارادایم زیربنایی، در تمام مراحل پژوهش از جمله تعیین فرضیه‌های پژوهش، شیوه بررسی پیشینه پژوهش، موقعیت یا زمینه پژوهش، طرح پژوهش، روش‌های پژوهش، شیوه انتخاب نمونه، ابزارهای جمع‌آوری اطلاعات، تحلیل داده‌ها و بالاخره، یافته‌ها خود را جلوه‌گر و نمایان می‌سازد. اما آنچه کمتر مورد توجه نویسندگان و محققان قرار گرفته است، حلقه نهایی فرایند تولید علم، یعنی ارزیابی محصول پژوهش است. پرسش اساسی این است که تفاوت بین دو نوع پژوهش کمی و کیفی، در تمام شئون و مراحل انجام پژوهش، وجود معیارهای ارزیابی متفاوت در پژوهش‌های کمی و کیفی را ایجاب نمی‌کند؟ آیا منتقدان و داوران مقالات پژوهش کیفی که با معیارهای متداول و جاافتاده در پژوهش کمی از جمله اعتبار، روایی درونی، روایی بیرونی و مانند آن، آنها را از منظر اثبات‌گرایی، دست به قضاوت درباره درستی و کیفیت پژوهش کیفی می‌زنند به بیراهه نرفته‌اند؟ بدون شک، قضاوت درباره اثر پژوهشگری که بر اساس روش‌های کیفی دست به پژوهش می‌زند و می‌کوشد تا پیچیدگی‌های روابط بین فردی افراد را درک کرده، با بهره‌گیری از روش‌های نظام‌دار درباره معنای کنش‌ها و واکنش‌ها اطلاعاتی به دست آورد، نتایج خود را ارزیابی نماید و سرانجام یافته‌های خود را ارایه نماید باید با معیارهای متناسب با خودش صورت گیرد یا دست‌کم در صورت وجود اصرار جامعه علمی بر معیارهایی همچون اعتبار و

روایی، به واسطه غلبه کنونی پژوهش کمی بر نهادهای علمی و آکادمیک، چنین ملاک‌هایی به هنگام استفاده در ارزیابی پژوهش کیفی باید مورد بازتعریف اساسی قرار گیرند. به طور کلی، در میان پژوهشگران کیفی در خصوص اهمیت ارزیابی انتقادی پژوهش از طریق به کار بستن معیارهای مناسب، یک توافق عمومی وجود دارد. با وجود این، به هنگام انتخاب این معیارها، واگرایی قابل ملاحظه‌ای در عقاید آنان دیده می‌شود (ویلیگ^۱، ۲۰۰۱). همان‌گونه که گوبا و لینکن^۲ (۱۹۹۴) اذعان دارند «موضوع معیارهای کیفیت به خوبی حل نشده است و تجدیدنظرهای بیشتری در این خصوص لازم است». اما آنچه کاملاً روشن به نظر می‌رسد این است که برای پژوهش‌های کیفی، قضاوت درباره‌ی درستی فرایند پژوهش و کیفیت محصول نهایی مستلزم معیارهای ارزیابی کاملاً متفاوتی است.

1. Willig
2. Lincoln

فهرست منابع و مآخذ

۱. صدوقی، مجید؛ پژوهش کیفی در روان‌شناسی و علوم رفتاری، تهران، انتشارات هستی‌نما، ۱۳۸۶.
2. Ballinger, C., Demonstrating rigour and quality? In L Finlay and C Ballinger (eds) *Qualitative research for allied health professionals: challenging choices*. Chichester, East Sussex: John Wiley, 2006.
3. Churchill, S. D., Phenomenological psychology. In A D Kazdin (ed) *Encyclopedia of psychology*. Oxford: Oxford University Press, 2000.
4. Churchill, S. D., Lowery, J. E., McNally, O., and Rao, A., The question of reliability in interpretive psychological research: A comparison of three phenomenologically based protocol analyses. In R. Valle, (Ed.), *Phenomenological inquiry in psychology: Existential and transpersonal dimensions*, (pp. 63-86). New York: Plenum Press, 1998.
5. Elliott, R., Fischer, C. T. and Rennie, D. L., 'Evolving guidelines for publication of qualitative research studies in psychology and related fields', *British Journal of Clinical Psychology*, 38: 215-29, 1999.
6. Finlay, L., The reflexive journey: mapping multiple routes. In L, Finlay and B, Gough (eds) *Reflexivity: a practical guide for researchers in health and social sciences*. Oxford: Blackwell Publishing, 2003.
7. Giorgi, A., Psychology as a human science: A phenomenologically based approach. New York: Harper & Row, 1970.
8. Giorgi, A., The phenomenological psychology of learning and the verbal learning tradition. In A.Giorgi, (Ed.), *Phenomenology and psychological research*, (pp. 23-85). Pittsburgh: Duquesne University Press, 1985b.

9. Giorgi, A., and Giorgi, B., The descriptive phenomenological psychological method. In P.M. Camic, J. E. Rhodes, and L. Yardley, (Eds.), *Qualitative research in psychology: Expanding perspectives in methodology and design* (pp. 243-273). Washington, D.C.: American Psychological Association, 2003.
10. Guba, G. G., and Lincoln, Y S, Competing paradigms in qualitative research. In N K Denzin and Y Lincoln (eds) *Handbook of qualitative research*. Thousand Oaks, CA: Sage, 1994.
11. Hornstein, G. A., Quantifying psychological phenomena: Debates dilemmas, and implications. In J. Morawski (Ed.), *The rise of experimental psychology* (pp. 1-34). New Haven: Yale University Press, 1988.
12. Kvale, S., Interviews: an introduction to qualitative research interviewing. Thousand Oaks: Sage, 1996.
13. Malterud, k., Qualitative research: standards, challenges and guidelines, *Journal of Qualitative Research*, 2001.
14. Morgan, M., 'Qualitative research: A package deal?' *The Psychologist*, 9: 31-2, 1996.
15. Polkinghorne, D. E., Phenomenological research methods. In R.S. Valle and S. Halling (Eds.), *Existential-phenomenological perspectives in psychology: Exploring the breadth of human experience* (pp. 41-60). New York: Plenum Press, 1989.
16. Ray, W. J., *Methods towards a science of behavior and experience*, 7th ed. Belmont, CA: Wadsworth/Thomson Learning, 2003.
17. Rennie, D. L., 'Grounded theory methodology as methodical hermeneutics: Reconciling realism and relativism', *Theory & Psychology*, 10: 481-502, 2000.

18. Savin-Baden, M. and Fisher, A. (2002). Negotiating 'Honesties' in the Research Process. *British Journal of Occupational Therapy*, 65(4), 191-193.
19. Silverman, D. (2000). *Doing Qualitative Research: A Practical Handbook*. London: Sage.
20. Skinner, B. F., *Beyond freedom and dignity*. New York: Bantam Books, 1971.
21. von Eckartsberg, R., Introducing existential-phenomenological psychology. In Valle, R. (ed.), *Phenomenological inquiry in psychology: Existential and transpersonal dimensions Science and Qualitative Research*, 13(pp. 3-20). New York: Plenum Press, 1998a.
22. von Eckartsberg, R., Existential-phenomenological research. In R. Valle, (ed.), *Phenomenological inquiry in psychology: Existential and transpersonal dimensions* (pp.21-61). New York: Plenum Press, 1998b.
23. Willig, C., *Introducing Qualitative Research in Psychology: Adventures in Theory and Method*. Buckingham: Open University Press, 2001.